

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

با سلام خدمت دوستان. بحث ترجمه عملی را آغاز میکنیم.

بحث را از همان جمله ای که برای ترجمه به گروه ارسال شده بود شروع میکنم

It is not who you are that holds you back ;

it is who you think you are not.

درباره ترجمه خودم مایلیم به یک نکته اشاره کنم و آن کاربرد صنعت توازن (parallelism) در این ترجمه است.

توازن یکی از اصول مهم بیان است که هم در گفتار ولی مهمتر از آن در نوشتار بکار میرود و تاثیر زیباشناختی و معنایی زیادی دارد بطوریکه در اکثر خطابه های سیاسی و مذهبی برای ایجاد تاثیر بیشتر از آن استفاده میشود. بنده هم یک مقاله نوشته ام با عنوان توازن که در شماره 8 مجله مترجم به چاپ رسیده است. توازن یعنی تکرار کلمات یا عبارات ( phrases, clauses) با نقش دستوری مشابه در داخل یک جمله یا چند جمله. برای مثال:

1. از فکرکردن و دویدن خوشم نمیاید.

2. کتابها را بگذار داخل پستو یا زیر میز آشپزخانه

3. موقعیکه قهوه را خوردند یا موقعیکه میخواهند بروند صورت حساب را بده.

در مثال اول عناصر موازی دو کلمه، در مثال دوم دو phrase و در مثال سوم دو clause هستند. گاه عناصر موازی ممکن است دو یا چند جمله باشند که بدنبال هم می-آیند. مثل:

1. آمدیم. نبودید. رفتیم.

2. بخاطر یک میخ نعل از بین رفت. بخاطر یک نعل اسب از بین رفت. بخاطر یک اسب سوارکار از بین رفت.

در جملات زیر اصل توازن رعایت نشده است:

1. از فکر کردن و اینکه بخوام بدوم خوشم نیاید.

2. بعد از خوردن قهوه یا موقعیکه میخواهند بروند صورتحساب را بیاورید.

3. آمدیم. نبودید. ما هم تصمیم گرفتیم برویم.

معمولا عبارات متوازن با (و)، (اما)، (نه) (هم) و (یا) به یکدیگر مرتبط میشوند. وقتی عناصر جمله را به صورت متوازن میآوریم تاکید بر این است که این عناصر از اهمیت یکسانی برخوردارند. علاوه بر این، ساختار متوازن باعث می-شود رابطه میان اجزای جمله روشنتر و در نتیجه درک جمله ساده-تر شود. از نظر زیباشناختی هم تکرار عناصر منشاء زیبایی است.

قطعه زیر نمونه-ای از متن دارای ساختارهای متوازن است که در آن تکرار ساختارها تاثیر زیباشناختی خاصی ایجاد کرده است:

چون خلاق را بدید بر فراز کوه رفت و چون بنشست حواریون گرد او جمع شدند. آنگاه لب به سخن گشود و آنان را چنین تعلیم داد: خوشا به حال آنان که روحی مسکین دارند زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال آنان که سوگواری برایشان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال آنان که فروتنند زیرا ایشان وارثان زمینند. خوشا به حال آنان که گرسنه و تشنه حق-اند زیرا ایشان کامروا خواهند شد. خوشا به حال آنان که رحیمند زیرا بر ایشان رحم خواهد

شد. خوشا به حال آنان که قلبی پاک دارند زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا به حال آنان که در پی صلح-اند زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. خوشا به حال آنان که به گناه حق طلبی آزار میشوند زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

چند مثال دیگر:

The world is a looking-glass, and give sb back to every man the reflection of his own face. Frown at it, and it will in turn look sourly upon you; laugh at it and with it, and its is a jolly kind companion .

جهان همچون آینه است. به هرکس نقش چهره-اش را می-نمایاند. اگر بر آن اخم کنی بر تو روی ترش خواهد کرد. اگر بر آن و با آن بخندی مونسوی شاد و مهربان خواهد بود. (بازار خودفروشی، ترجمه منوچهر بدیعی)

To know Italian literature is not to know Italy; and to know English literature is not to know England .

شناخت ادبیات ایتالیا شناخت ایتالیا نیست و شناخت ادبیات انگلیس شناخت انگلستان نیست.

We observe today not a victory of party but a celebration of freedom, symbolizing an end as well as a beginning, signifying renewal as well as change .

ما امروز پیروزی حزب را جشن نمیگیریم؛ جشن آزادی را برپا می-داریم، جشنی که نشانه پایانی و آغازی است، جشنی که حاکی از تجدید حیات و دگرگونی است.

حال برگردیم به اصل جمله. چنان که می بینید در اصل جمله توازن بکاررفته است:

It is not who you are that holds you back ;

it is who you think you are not .

این عبارت متشکل از دو جمله است که از جهت ساختاری تا حدودی شبیه به هم هستند. یعنی It is ...who you در هر دو مشترک است و همین شباهت ساختاری میان دو جزء جمله تاثیر آن را افزایش داده است در ترجمه من هم این نکته رعایت شده و سعی کرده ام تا حد امکان شباهت ساختاری بین دو جمله را بازسازی کنم:

آنچه حجاب توست این نیست که تو کیستی. این است که خیال میکنی چه کسی نیستی.

حالا به ترجمه های ارسالی توجه کنید. بعضیها توانسته اند توازن را بازسازی کنند بعضیها احتمالا متوجه آن نشدند:

"تو" نیست آن که بازت می دارد. آن که فکر می کنی نیستی، آن بازت می دارد.

- این خود شما نیستید که عقب افتادگیتان را رقم میزنید؛ بلکه، عدم خودباوری است.

عاملی که موجب عدم پیشرفتتان می شود، خود شما نیستید؛ این است که خود را باور ندارید.

آنچه باعث عدم پیشرفتت می شود، تفکرات منفی و عدم خودشناختی کافی است.

آنچه گمان میکنی نیستی سبب شکست توست ، نه آنچه هستی.

حالا اگر دوستان آماده اند من جملاتی میدهم شما آنها را به صورت متوازن بازنویسی کنید. بعد میرویم سراغ ترجمه

نه به کلاس میرفت نه دوست داشت تکالیفش را انجام بدهد  
چند مثال دیگر: در گذشته علم را از طریق کتاب درس میدارند. امروزه روش آزمایشگاهی  
استفاده میشود.

اگر بیکاری تنها نباش. اگر تنهایی خود را به کاری مشغول کن.

مدیر گفت که دانشجویان حق دارند درس را حذف کنند اما نباید کلاس را تعطیل کنند.

در اینجا کدام کس چندان پست است که بخواهد بنده باشد؟ اگر کسی هست سخن بگوید  
زیرا که من او را آزرده-ام. کدام کس در اینجا چندان خشن است که نخواهد که رومی باشد.  
اگر هست بگوید چون من او را آزار داده-ام.

نویسنده انگلیسی وقتی موفق میشود ماشین تحریر جدیدی میخرد. نویسنده آمریکایی وقتی  
موفق میشود زندگیش عوض میشود.

یک مثال سخت تر. خواندن برای این نیست که بدنبال تناقض بگردد. نباید هم آنچه را که  
میخوانی باور کنی و بدیهی فرض کنی. برای سرگرمی هم نخوان. در آنچه که میخوانی تامل  
کن و آن را با عقل خود بسنجی.

مثلا بارنویسی جمله دوم: اگر بیکاری تنها نباش. اگر تنهایی بیکار نباش.

مدیر گفت دانشجویان حق دارند درس را حذف کنند اما حق ندارند کلاس را تعطیل کنند

این جمله از ترجمه چاپ شده انتخاب شده است. مترجم متوجه توازن نبوده است: در اینجا  
کدام کس چندان پست است که بخواهد بنده باشد؟ اگر کسی هست سخن بگوید زیرا که من  
او را آزرده-ام. (در اینجا) کدام کس چندان خشن است که نخواهد که رومی باشد. اگر (کسی)  
هست (سخن) بگوید چون که (زیرا که) من او را آزار داده-ام (آزرده ام) .

خوب حالا بریم سراغ ترجمه. من چند جمله میدهم که در اصل متوازن هستند. شما آنها را به  
جملاتی متوازن ترجمه کنید:

How you live depends on how much money you make

“ To err is human; to forgive divine”.

This is not only just what I wanted, but also just what I needed.

To succeed in life, you need to take advantage of opportunities and to follow your dreams.

When you are right you cannot be too radical; when you are wrong, you cannot be too  
conservative.

"Immature poets imitate; mature poets steal." (T.S. Eliot, "Philip Massinger," 1920)

آن سان که می زبی منوط است به آن سان که امرارمعاش میکنی.

از نظر توازن ترجمه شما درست است ولی مسایلی دیگری هم در ترجمه مطرح است، مثلاً  
این که کلمات یا توجه به موقعیت گفتار با یکدیگر سنخیت داشته باشند.

[Forwarded from Naval Bentarif]

این نه تنها آن بود که می خواستم و آن بود که نیازداشتم.

[Forwarded from Somaye Delzende]

این دقیقا همان چیزی است که هم میخواستیم هم به آن احتیاج داشتیم

[Forwarded from Naval Bentarif]

برای کامیابی در زندگی باید فرصت ها را غنیمت بشماری و رویاهایت را دنبال کنی.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

درک این جمله برمیگردد به تضادی که گاه بین need , want وجود دارد. مخصوصا در نوشتن فیلمنامه آنچه که قهرمان داستان میخواهد همیشه آن نیست که به آن نیاز دارد. وضعیت مطلوب زمانی است که آنچه را که در آغاز فیلم بدنبالش هست در پایان بفهمد که در واقع به آن نیاز داشته بدون آنکه در تمام این مدت بداند.

It was the best of times, it was the worst of times, it was the age of wisdom, it was the age of foolishness, it was the epoch of belief, it was the epoch of incredulity, it was the season of Light, it was the season of Darkness, it was the spring of hope, it was the winter of despair, we had everything before us, we had nothing before us...

دوستان. مطلب فوق بخشی از پاراگراف اول رمان داستان دو شهر اثر چارلز دیکنز است. واقعا بدون درک مفهوم توازن چگونه میتوان آن را به زبانی موثر ترجمه کرد.

این کتاب را مرحوم ابراهیم یونسی ترجمه کرده و تقریبا رعایت کرده است. ولی من دوست دارم شما بدون رجوع به آن ترجمه خودتان ترجمه ای از آن ارائه کنید.

[Forwarded from Elham Bahrami]

بهترین ایام بود، و بدترین / دوران خرد بود، و بی خردی / عصر باور بود، و ناباوری / فصل روشنگری بود، و تاریک نگری / بهار امید بود، و خزان نومیدی / قبل از خودمان همه چیز داشتیم، و هیچ نداشتیم...

[Forwarded from Somaye Delzende]

بهترین دوران و بدترین دوران بود؛ عصر خرد و عصر جهل؛ دوره ایمان و دوره شک؛ فصل نور و فصل ظلمت؛ بهار امید و زمستان ناامیدی بود؛ ما همه چیز داشتیم و هیچ چیز نداشتیم

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

قبل از خودمان غلط است. مقابل خودمان درست است.

[Forwarded from Hoda Hadipour]

بهترین دورانها بود و بدترین آنها / عصر خرد بود و نابخردی / دوران باور بود و ناباوری / فصل نور بود و تاریکی / بهار امید بود و زمهریر نومیدی / همه چیز داشتیم و هیچ چیز نداشتیم

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

توازن را رعایت نکرده اید.

[Forwarded from مجتبی ایزک شیریان]

بهترین زمان ها بود و بدترین زمان، عصر اعتقاد . بی اعتقادی، فصل تاریکی و روشنایی، بهار امید و زمستان ناامیدی، همه چیز داشتیم و هیچ چیز نداشتیم...

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

رعایت نکردید.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

بهترین دورانها بود و بدترین دورانها. عصر خرد بود و عصر نابخردی/ دوران باور بود و دوران ناپاوری/ فصل نور بود و فصل تاریکی/ بهار امید بود و زمهریر نومیدی/ همه چیز مقابل خود داشتیم و هیچ چیز مقابل خود نداشتیم.

[Forwarded from Somaye Delzende]

بهترین دوران بود و بدترین دوران؛ عصر خرد بود و عصر جهل؛ دوره ایمان بود و دوره شک؛ فصل نور بود و فصل ظلمت؛ بهار امید بود و زمستان ناامیدی؛ ما همه چیز داشتیم و هیچ چیز نداشتیم

آلان بهتر شد استاد؟

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

بهتر شد. بجای دوره دوم میتوانی بنویسی روزگار.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

خوب این بحث توازن را فعلا کنار میگذاریم. یک سوال از دوستان دارم. لطفا جواب آن را بدهید.

[Forwarded from Hanieh Naderi]

هم بهترین زمان بود هم بدترین آن.

هم وقت هوشیاری بود هم وقت غفلت.

هم اوج اعتقادات بود هم اوج سست مذهبی. هم فصل روشنایی بود هم فصل سیاهی. هم بهار آرزوها بود هم زمستان ناامیدی. هم دارا بودیم هم ندار.

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

میخواهم نظر شما را درباره یگ جمله بپرسم: من عادت ندارم که اینطوری کسی با من صحبت کند. آگ راین جمله را در یک متن ترجمه شده ببینید چه میگویید؟

روشنایی با سیاهی تقابل ندارد با تاریکی تقابل دارد. همینطور آرزوها با ناامیدی تقابل ندارد. امید با ناامیدی تقابل دارد.

درسته. ترجمه تحت اللفظی از انگلیسی یه. گرته برداریه. ولی گرته برداری آیا کلا نادرست است؟ یا برخی گرته ها درست هستند.

I am not used to being spoken to like that.

[Forwarded from Samane Hafezinia]

ما به طور معمول در زبان فارسی نمی گوئیم عادت ندارم بلکه می گوئیم انتظار ندارم البته نظر شخصی من است

[Forwarded from دکتر علی خزاعی فر]

حق با شماست ولی توجه کنید که تمام کسانی که به هر دلیل نظری از آشنایی زدایی (foreignization) صحبت میکنند به گرتة ها به چشم بدی نگاه نمیکنند چون در گرتة ها زیباییهای زبانی و بیانی و تفاوتهای فرهنگی می بینند.

نمیتوان از جذبه آشکار و پنهان گرتة ها چشم پوشید. در همین عبارتی که گفتم ما فعل عادت نداشتیم را در مورد موضوعی بکار میبریم که قبلاً بکار نبردیم. یعنی متمم فعل عادت نداشتن را بسط میدهیم و نوعی بدعت و زیبایی خلق میکنیم.

کسی ممکن است ادعا کند که این تعمیم هم زبان فارسی را غنی میکند و هم بسط میدهد و هم نوعی ذکاوت بیانی به اهل زبان میدهد چون این جمله را میتوان در موقعیتهایی با هدف ایجاد humor بکار برد.

اگر گرتة برداری بد است چرا ترجمه های قرآن پر از موارد گرتة برداری است.

چرا نظریه پردازان بررگی مثل آنتون برمن، شلایر ماخر، والتر بنیامین، لارنس ونوتی و امثال اینها با فرهنگ زدایی و زبان زدایی در ترجمه مخالفند؟

منظورم از گرتة برداری فقط ساختار نیست. تعبیرها هم هست.

من شخصا با گرتة برداری نه موافقم نه مخالف. معتقدم استفاده از گرتة بستگی به متن دارد. در ترجمه متون مذهبی و متون بسیار خاص ادبی یا شعر، گرتة ها به ناچار خودشان را تحمیل میکنند و اشکالی هم ندارد. حذف یا تغییر آنها د رمعنی اثر میگذارد. ولی در ترجمه شاید 90 درصد متون و با توجه به هفی که معمولا از ترجمه داریم (یعنی میخواهیم شباهتها را نشان بدهیم و نه تفاوتها را) ما اصلا نیازی به گرتة برداری نداریم مخصوصا وقتیکه معادل بسیار روشی در فارسی داریم.

به عبارت دیگر، بطور کلی گرتة برداریهای ما حاصل بی توجهی ماست به ذخایر زبان فارسی. و یا بی اطلاعی ما. و یا فخر فروشی زبانی. یعنی فکر میکنیم یک گرتة پرستیژ دارد.

مثلا وقتی کسی در متنی مینویسد: من به جوهرایی احساس میکردم دوستش دارم. این را چگونه توجیه میکنید؟ آیا متن اصلی (somehow) معنای ظریفی را بیان میکند که در فارسی به شکل دیگری نمیتوان گفت؟

تنبلی؟ بی اعتقادی؟ بی توجهی؟ بی اطلاعی؟ کدام یک؟

به نظر من مشکل این است که ما نوشتن را مثل گفتن کاری سهل و بدیهی فرض میکنیم. من گاه به دانشجویان میگویم اگر فقط بدانید که خود من برای نوشتن چقدر حساسیت به خرج میدهم و چقدر وقت میگذارم آنوقت شما هم میتوانید مثل من بنویسید.